

مفهوم فلسفه ی «عمل» نزد مارکس

کلیه فیلسوفان پیشا مکتب ایده آلیستی هگل، «عمل» و یا رابطه بین «تئوری» و «عمل» در فلسفه را با تردید می نگریند. به زعم آنان، گویا ترکیب «عمل» با تئوری، منجر به کاهش «خلوص» مسایل نظری می گشت. پیش از مارکس، ایده آلیزم آلمانی ی نهفته در نظریات هگل، ترکیب «عمل» و «تئوری» را آگاهانه ارزیابی و طرح کرد. علت آن نیز این بود که ایده آلیزم آلمانی در مرکز جنبش انقلابی ضدفئودالی آن دوره قرار گرفته بود (به ویژه در فرانسه). هگل در نوشته های خود، به کرات به ارتباط بین فلسفه و واقعیت انقلابی زمان خود اذعان داشت. پس از آن، مارکس در مورد وضعیت آن دوره نوشت که: "آلمان وجدان تئوریک سایر کشورها است که در عمل آنچه را آلمان ها [فیلسوفان آلمانی] در موردش فکر می کردند، به مورد عمل قرار داده است"^۱ اما، با این وصف ایده آلیزم مطلق گرایانه ی هگل، دنیا را همانگونه که «موجود» بود پذیرفت؛ و خواهان تغییر یا دگرگونی آن نگشت. او در «درس های تاریخ فلسفه» اشاره می کند که: "هدف نهایی فلسفه این است که بین تفکر و واقعیت آشتی ایجاد کند."^۲

در واقع، تنها کارل مارکس بود که به روشنی رابطه میان فلسفه ی ایده آلیستی و «عمل» انقلابی را توضیح داد.

از دیدگاه مارکس، «عمل» انسانی، که با هدف تغییر طبیعت و اجتماع پیرامون خود شکل گرفته است، مقام مرکزی در شناخت جامعه را به خود معطوف می دارد.

^۱ - مارکس: مقدمه به سهمی بر نقد فلسفه ی حق هگل. انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۷۰، ص ۱۳۷.

^۲ - مارکس در دست نوشته های ۱۸۴۴ و نین در دفترهای فلسفی، نکات مهمی در باره ی مفاهیم ایده آلیستی هگل اشاره کردند. اما، هگل مفهوم «عمل» در فلسفه را مردود اعلام می کرد.

«فلسفه» نیز آگاهی، پایه تنوریک و ابزار این عمل را بنیاد می‌گذارد. از دیدگاه مارکس، رابطه بین «تنوری» و «عمل» (پراکسیس)، هم یک رابطه «عملی» و هم «نظری» است. «عملی» از این لحاظ که «تنوری» در تحلیل نهایی راهنمای فعالیت انسانی است، به ویژه عمل انقلابی اش. «نظری» از این لحاظ که این ارتباط یک اقدام آگاهانه است. فلسفه ی «عمل» مارکس، پیوند بین «فلسفه» به شکل اعم را با «واقعیت موجود» توضیح می‌دهد. این نکته را که هگل نادیده می‌گرفت. اما، پس از وی، «هگل‌های جوان» از نظریات او فراتر رفتند.

مارکس برای نخستین بار، گسست خود با «هگل‌های جوان»^۳ را با نقد به نظریات آنها در سال ۱۸۴۳، آغاز کرد. مارکس با نقد بر دو مکتب موجود «هگل‌های جوان»، نظریه فلسفه «عمل» را تکامل داد. او نوشت که: «سلاح نقد هرگز جایگزین نقد سلاح‌ها نمی‌گردد... تنوری زمانی به یک نیروی مادی تبدیل می‌گردد که توده‌ها مردم را جلب کرده باشد... زمانی که رادیکال شده باشد»^۴

^۳ - هگل‌های جوان که بازتاب‌کننده نظریات لیبرالیزم آلمان بودند، به دو دسته تقسیم گشتند: «جوانان آلمانی» تحت نام «حزب سیاسی عملی» در سال‌های ۳۵-۱۸۳۱، تنوری و فلسفه را مردود اعلام کرده و تأکید بر «عمل» گذاشتند. دسته دوم «حزب سیاسی تنوریک» عمل را رد و فلسفه را برجسته جلوه داده و «عمل» را در «فلسفه» ادغام شده ارزیابی کردند.

^۴ - مارکس: مقدمه بر سهمی بر نقد فلسفه حق هگل. انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۷۰، ص ۱۳۷.